



{ ۱۳۵ } گویند: یهودی یا نصرانی شوید تا هدایت یابید. بگو: چنین نیست، بلکه آیین ابراهیم را باید پیروی کرد که به سوی خدا برگشت و هیچ گاه از مشرکین نبود.

{ ۱۳۶ } بگویند: به خداوند و آنچه به سوی ما فرود آمده و آنچه به سوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسی و عیسی داده شده و آنچه به پیامبران از جانب پروردگارشان آمده، به همه این‌ها ایمان آوردیم و در میان هیچ یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم و ما تسلیم خداوندیم.

{ ۱۳۷ } پس اگر این‌ها به سان آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید ایمان آورند، در حقیقت هدایت یافته‌اند، و اگر روی گردانند، تنها این‌ها هستند که در حال تفرقه و جدایی به سر می‌برند. پس، به همین زودی خداوند تو را از شر آن‌ها نگاه می‌دارد، و اوست خداوند بس شنوا و دانا.

{ ۱۳۸ } (ملت ابراهیم همان) رنگ آمیزی خدایی است؛ و نیکوتر از خداوند از جهت رنگ آمیزی کیست؟ و ما همان پرستندگان او هستیم.

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٣٥﴾

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٦﴾

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣٧﴾

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ﴿١٣٨﴾

شرح لغات

حنیف: مایل، مستقیم؛ متمسک به اسلام؛ پیرو آیین ابراهیم.

الاسباط، جمع «سبط»: فرزند فرزندان؛ قبایل یهود، از این جهت که همه آن‌ها

فرزندان یعقوب بودند.

شِقَاق (از مصدر شَق): شکستن، از هم گسیختگی.



صبغة (به کسر و فتح صاد): نوعی رنگ آمیزی؛ ملت و آیین، از آن جهت که آدمی را به رنگ عقیده و اخلاق خاص در می آورد.

«و قالوا کونوا هوداً اونصاری تهتدوا». آیات قبل گوهر آیین خدایی را در شخصیت و امامت ابراهیم و در بنای خانه توحید و مناسک آن، روشن کرد و نتیجه نفسانی و زیان آور اعراض از ملت ابراهیم، وصیت پدران را به فرزندان و بی اثر بودن نسبت فرزندان به پدران را بیان کرد. این ها که خود را پیرو ابراهیم می دانند آن آیین پاک و الهی را مسخ کرده اند و از عصبیت ها، غرورها، تشریفات و تقلید، عناوین و نام هایی ساخته اند و راه هدایت را در زیر این نام ها و عنوان ها می شناسانند. از این رو در برابر دعوت اسلام که همان ملت ابراهیم و آیین پیامبران گذشته است، می گویند: باید یهودی یا نصرانی شد تا هدایت یافت. و همچنین هر گروهی دین خود را به حق و دین دیگری را باطل و کفر می شمارد.

گویا سکوت از ذکر فاعل «قالوا»، اشاره به بی ارزشی این گویندگان و کوتاه نظری آنهاست. از امر «کونوا»، که دلالت به برتری آمر دارد، چنین برمی آید که این دعوت ها و دستورهای غرور انگیز از طرف سران و پیشوایان گمراه کننده است. تو ای پیامبر، این مطلب را اعلام کن که آیین حق و نیالوده همان آیین ابراهیم است که او از هر باطل و ناحقی روی گرداند و در راه مستقیم خدایی بود و به هیچ وجه شرک نیاورد.

«قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ». ابراهیم را «حنیف» گویند برای این که از کفر و شرک روی گرداند و به توحید فطری روی آورد و در راه آن مستقیم بود؛ زیرا معنای «حنیف» شخص مایل از راه هموار شده عمومی، به طرف راه حق و مستقیم است. بعضی حنیف را به معنای «حاج» گرفته اند، از این جهت که بیت الحرام و مناسک آن مظهر و حافظ آیین ابراهیم است؛ یا مقصود از حاج، قاصد



راه خداست. پیش از اسلام، به بعضی از عرب، چون خود را پیرو ملت ابراهیم می‌پنداشتند، «حُفَّاء» و آیین آن‌ها را «حنیفیه» می‌گفتند.

این آیه برهانی به صورت جدل است: یا ملت پاک و نیالوده به شرک ابراهیم، طریق حق و هدایت است، یا آنچه شما اهل کتاب به صورت دین درآورده‌اید؛ چون قبول دارید که آیین ابراهیم طریق هدایت است، پس نام‌هایی که آیین را به آن‌ها محدود کرده‌اید و ساخته‌های شما باطل و گمراهی است.

اکنون، پس از ارائه آیین حق و ابطال دعاوی آنان، مسلمانان باید ایمان توحیدی خود را به تفصیل اعلام دارند:

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ...». چون ایمان خالص به

خداوند و ایمان به آنچه بر خاتم پیامبران نازل شده یگانه پایه و معرف و مقیاس ایمان به دیگر پیامبران است، در آغاز این اعلام و جداگانه ذکر شده. گویا از این رو از ایمان به شخص پیامبر گرامی ﷺ اسلام نام برده نشده تا بنمایاند که شخصیت فردی آن حضرت فانی در اراده خدا و ما «انزل الله» است و او خود جز آیینۀ نمایانندۀ وحی همه پیامبران و دعوت آن‌ها نیست. تکرار «و ما أنزل» و نسبت آن به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، وحدت وحی و اصول دعوت آن‌ها را می‌رساند، زیرا آنان نخستین داعیان به اصول توحید و تسلیم به اراده خداوند بودند. تغییر تعبیر از «ما أنزل» به «ما أوتی» اشاره به کتب و احکام و آیاتی است که به پیامبران صاحب کتاب داده شده است. بنابراین، اگر ایمان به توحید خالص و محکم و آنچه بر خاتم پیامبران نازل شده نباشد، ایمان به دیگر پیامبران و آنچه بر آن‌ها نازل شده پایه درست و برهان روشنی ندارد و چهره واقعی پیامبران گذشته و اصول دعوت و کتاب آن‌ها چنان که بوده است آشکار نمی‌گردد. از ایمان اجمالی و کلی به «ما أنزل» ایمان تفصیلی به احکام و کتب پیامبرانی، به خصوص چون موسی و



عیسی، و عموم پیامبران برمی آید. این‌ها همه از جانب پروردگار و برای تربیت خلق برانگیخته شدند: «وَمَا أَوْتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ».

آن‌گاه ما مسلمانان باید اعلام داریم که در میان کسانی که دارای رسالت و آیات حق‌اند، جدایی نمی‌اندیشیم و همه را از جانب خدا می‌دانیم و مانند پیروان دیگر ادیانی که آیین خدایی را به رنگ تعصب قومی و قبیله‌ای درآورده و دین را وسیله‌ی جدایی ساخته‌اند و پیامبران را در مقابل هم قرار داده‌اند، نیستیم و از اسلام خاص به اسلام عام گراییده‌ایم: «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ».

«فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا». ایمانی می‌تواند حدود را فرو ریزد و طریق هدایت را باز نماید که خود در ظرف حدود قومی و ملی و از این قبیل، محدود نباشد. این ایمان همان است که شما مسلمانان باید اعلام کنید. پس، اگر این‌ها هم به مثل ایمان شما و آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید ایمان آورند، هدایت یافته‌اند؛ و اگر دین را عنوان حدود قومی و عصبیت و خودخواهی گیرند، پس به نام دین تنها راه تفرقه و اختلاف‌انگیزی می‌جویند:

«وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ». بنابراین، کلمه «مثل»، چنان‌که بعضی تصور کرده‌اند، زاید نیست. «مثل» برای تمثّل و نمایاندن ایمان آزاد و پاک از تعصبات است که در وجود مسلمانان پاک سرشت و روشن دل و مورد خطاب تحقق یافته است؛ و نیز مشعر بر تسامح و وسعت و لطف دعوت قرآن است: همین‌که رنگ‌های خود ساخته را زائل کنند و مثل شما ایمان آورند، به سوی دریافت حق به راه افتاده‌اند. پس اگر کلمه «مثل» نباشد، نمونه‌ای ارائه نشده است و اهل کتاب می‌توانند بگویند که ما هم به همه پیامبران ایمان داریم! با آنکه ایمان ظاهر آن‌ها که در باطن تفرقه‌انگیز است، مثل ایمان واقعی مسلمانان نیست. مسلمانان که نباید جز رنگ خدایی رنگی داشته باشند و باید تابع حق باشند، همان کشش حق و توحید،



آن‌ها و دیگر مردم حق جو را به هم هرچه بیشتر می‌پیوندند؛ و آن‌ها که دین را به رنگ طبایع خود در می‌آورند، خواه ناخواه راه تفرقه می‌پویند. و چون رو به تفرقه و اختلاف می‌روند قوای خود را متلاشی می‌کنند. بنابراین اصل نفسانی و اجتماعی، خداوند مسلمانان را از شر و کید آن‌ها مصون خواهد داشت: «فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»، چه خداوند به گفتگوهای زیر پرده آن‌ها شنوا و به اندیشه‌های باطنی آن‌ها داناست.

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» صبغۀ الله، به صورت منصوب، بیانی برای ملت ابراهیم یا مفعول فعل محذوف، مانند «نرید» و «نتبع»، است. و در صورت مرفوع بودن، خبر از برای «هی» یا «تلك» است.

منشأ اختلاف و امتیاز افراد و قبایل و ملل، عقاید و سنی است که به رنگ دین و آیین زندگی در می‌آید. تعصبات و غریزه امتیازجویی، هرچه بیشتر این گونه ممیزها را پررنگ می‌سازد. این رنگ‌های ممیز، مانند رنگ‌های اجسام طبیعی است که به حسب ساختمان هر جسمی، نور بسیط را تجزیه می‌کند و به صورت رنگ مخصوص و ممیز خود می‌گرداند. ملل و پیروان ادیان هم باید، مانند پیامبران و پیشروان، تسلیم نور مطلق حق شوند. اگر تسلیم نشدند و آیین خدایی را در نفسیات شخصی و قومی خود تحلیل بردند و تجزیه کردند، رنگی که به نام آیین به خود می‌گیرند، رنگ خدایی نیست. این رنگ‌های خود ساخته ناشی از نفسیات آنان و تجزیه نور بسیط و جامع آیین خدایی است که نه جمال و کمالی دارد و نه ثبات و بقایی؛ زیرا این گونه رنگ‌های فردی و قومی انعکاسی از تقلید و اوهام افراد و اقوام و در معرض تغییر و زوال و پیوسته اختلاف انگیز و گمراه کننده است. هدایت و توحید در پیروی از ملت ابراهیم و تسلیم وجه نفس به خداوند است که انعکاس نور خدا و رنگ آمیزی خدایی را می‌نمایاند: «و من أحسن من الله صبغة».

پرستش خداوند و برگشت و جهة باطن به سوی او نفس را از کدورت‌ها و
عصبيت‌ها پاک می‌گرداند و هر رنگی را از خود می‌زداید و آن را برای تجلی اراده و
صفات عالیة الهی صیقل می‌دهد، آن سان که جسم‌های جامد با تسلیم شدن به قوای
حیاتی رنگ و جمال برتری می‌یابند و به آن‌ها می‌گیرند: «و نحن له عابدون»^۱.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. داستان رنگ آمیزی رومیان و چینیان که ملای روم آورده بیان همین حقیقت است.

در خور آید کار را جز دفع زنگ	رومیان گفتند نه نقش و نه رنگ
همچو گردون ساده و صافی شدند	در فرو بستند و صیقل می‌زدند
رنگ چون ابر است و بی‌رنگی مهی است	از دوصد رنگی به بی‌رنگی رهی است
آن ز اختر دان و ماه و آفتاب	هرچه اندر ابرضوء بینی و تاب

(مؤلف)، مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، قصه مری کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورتگری،
ابیات ۸ تا ۱۱.